

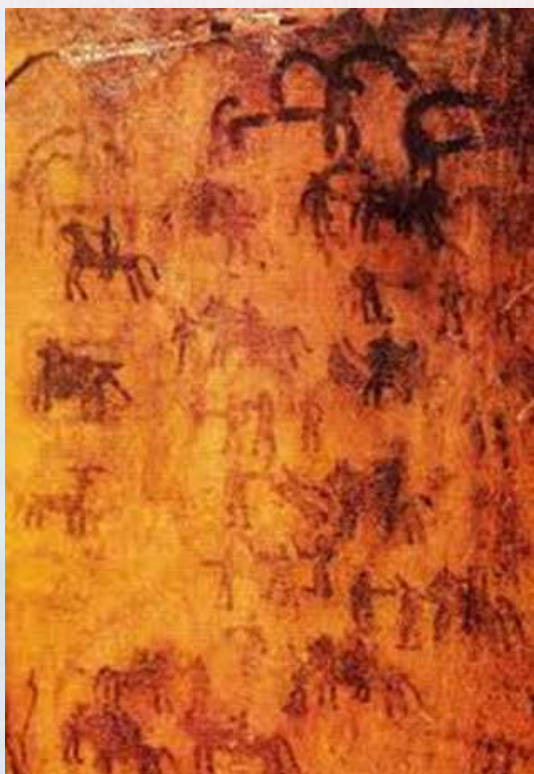
چی ببینیم؟



«یکی بود یکی نبود، فیلم بود و عشق بود و سینما!»

پیمان شاهی

قیامت هم دست از سرمان برنخواهد داشت.



نقاشی‌های غار میرملاس لرستان
بجای مانده از ۱۲ هزار سال پیش

بچه‌ها عاشقِ قصّه‌اند. بزرگ‌ها هم عاشقِ قصّه‌اند. حتی خیلی‌خیلی بزرگ‌ها یعنی سالمندان هم، قصه‌ها را دوست دارند. حالا یک گروهی، قصه را در کتاب می‌خوانند، بعضی‌ها به صورت فیلم تماشا می‌کنند و یک گروه هم در قالب گفتگو و شنیدنِ خاطراتِ همدیگر، آن را می‌شنوند.

به گمانم از همان قدیم‌ندیم‌ها که اجداد اولیه‌مان، شب‌ها در غارهای گرم و نرم‌شان، دورِ شعله‌های آتش می‌نشستند و هله‌هوله می‌خوردند و با درآوردن صداهای عجیب و غریب از خودشان، ماجرای شکار آن روز را برای بچه‌ها و خانم‌های خانه‌دار - یا درست‌تر بگوییم غاردار- تعریف می‌کردند، ژن علاقه به قصه در ما آدم‌ها شکل گرفت و رشد کرد و ریشه دواند و احتمالاً تا قیام

این قصه‌های عامیانه، دریچه‌ای هستند به شناخت روح و فرهنگ و هویت هر ملت و به خاطر همین، حفظ و نگهداری‌شان خیلی مهم است. حتی امروزه رشته‌های علمی خاصی برای گردآوری، طبقه‌بندی و تحلیل آنها پایه‌گذاری شده و همچنین بسیاری از نویسندگان زبردست با الهام از این افسانه‌ها، داستان‌های جدیدی می‌نویسند و به قول معروف، آنها را بازآفرینی می‌کنند.

از آنجایی که مهم‌ترین جاذبه سینما از آغاز تا امروز - و حتماً تا فردا و پس فرداها - قصه‌گویی است، این داستان‌های عامیانه همیشه یکی از مهم‌ترین منابع داستان فیلم‌ها بوده‌اند. گذشته از افسانه‌های مکتوبی که جنبه‌ی جهانی پیدا کرده‌اند، مثل قصه‌های هزار و یکشب و کلیله و دمنه (در شرق) یا دیکامرون و افسانه‌های لافونتن (در غرب) که بارها در قالب فیلم یا انیمیشن و سریال ساخته شده‌اند، فیلم‌های زیادی هم هستند که مستقیماً از روی افسانه‌های عامیانه‌ی کشور خودشان ساخته شده و می‌شوند. اینجا می‌خواهم یک نمونه ایرانی از این فیلم‌ها را معرفی کنم: «حسن کچل»، ساخته‌ی علی حاتمی محصول سال ۱۳۴۹. فیلمی که درست همسَن من است ولی این روزها نسخه‌تر و تمیز دیجیتالی‌اش را به راحتی می‌شود در فضای مجازی پیدا کرد.



قصه‌ها انواع مختلفی دارند ولی بدون شک یکی از شیرین‌ترین این انواع، قصه‌هایی است که پدرمادرها قبل از خواب بچه‌ها، برای‌شان تعریف می‌کنند. نمی‌دانم شما این تجربه را داشته‌اید یا نه، ولی من از آن نسلی هستم که شیرینی قصه شنیدن از مادربزرگ‌ها را هم چشیده است. وقتی بچه بودم، تنها عاملی که خواب حوصله سَرَبَرِ بعدازظهر را برایم قابل‌تحمل می‌کرد، قصه‌هایی بود که مادربزرگ خدا بیامرز، برایم می‌گفت. قصه‌های او - که ما نَنجون صدایش می‌زدیم - همان قصه‌هایی بود که او در کودکی از مادر و مادربزرگش شنیده بود و آنها هم احتمالاً از مادربزرگ‌های خودشان. به این ترتیب، داستان‌ها ما بچه‌ها را پیوند می‌زدند به فرهنگ‌ها و باورهایی از گذشته‌های بسیار دور و مثل یک زنجیر محکم، همه‌ی ما بچه‌های ایرانی را در کنار هم در کشوری به نام ایران حفظ می‌کردند؛ کشوری بسیار پهناورتر از مرزهای جغرافیایی ایران امروز.

شاهدِ حرفم، آن است که در همین چهل پنجاه سال گذشته، بارها مشابه قصه‌هایی را که نَنجون بی‌سواد من برایم تعریف می‌کرد، در مجموعه داستان‌های عامیانه از اقوام مختلف ساکن فلات بزرگ ایران خوانده‌ام. شاید در جزئیات با هم تفاوت‌های کوچکی دارند ولی درونمایه و نتیجه‌گیری‌شان یکی است. اسم قهرمان‌هایشان مثلاً در کُردستان، عَمَقِزی است و در تاجیکستان، خورشید. در لُرستان، بُرزو است و در بُخارا، رَشید.

رسید از امکانات بهتر بهره بردند مثلاً اولین فیلم ناطق ایرانی را گروهی از همین آدم‌های خوش‌ذوق در یک کمپانی فیلمسازی هندوستان ساختند که در ایران هم بسیار موردتوجه قرار گرفت. شاید تعجب کنید ولی در همان هفتاد، هشتاد سال پیش، با وجود نبود امکانات، فیلمسازان بلندپرواز ایرانی به دنبال تقلید از فیلم‌های عظیم هالیوودی بودند و با هزار زحمت، داستان‌های شاهنامه، هزار و یک‌شب و همینطور افسانه‌های عامیانه را به تصویر کشیدند.

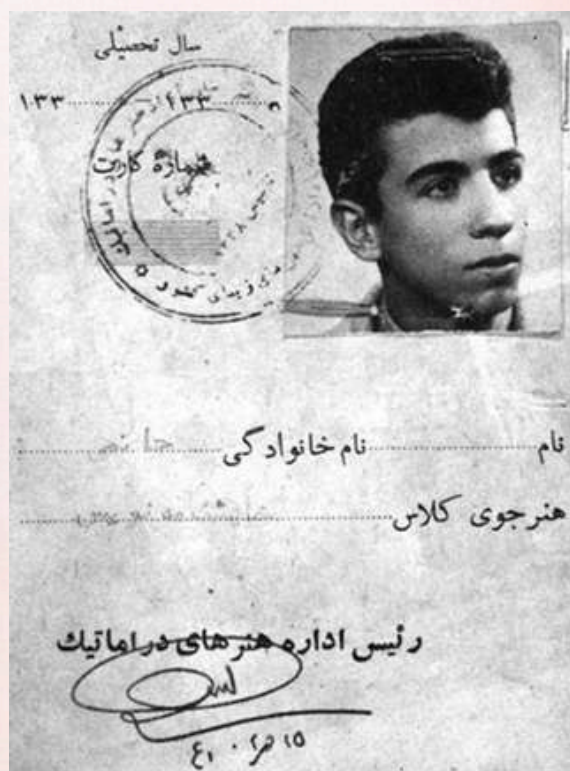
جالب اینجا بود که با وجود ضعف تکنیکی این فیلم‌ها، تماشاگران ایرانی آنها را دوست داشتند. مثلاً فیلمی به نام «امیر ارسلان نامدار» محصول سال ۱۳۳۳ آنقدر مورد استقبال مردم قرار گرفت که اکثر سینماهای نمایش‌دهنده تا نزدیکی‌های صبح، سانس‌های فوق‌العاده می‌گذاشتند. البته عمده این فیلم‌ها داستان‌های پهلوانی

نمی‌دانم چقدر با تاریخ سینمای ایران آشنا هستید. اولین فیلم بلند سینمایی ایران در سال ۱۳۰۷ خورشیدی ساخته شد که یک فیلم کمدی صامت بود و متأسفانه در همان سال‌ها از بین رفت؛ این را گفتم که بدانید فیلمسازی در ایران تقریباً هم‌زمان با دنیا و جلوتر از خیلی از کشورها شروع شد. با این تفاوت بزرگ که سینمای خیلی از کشورها مثل مصر، هندوستان، آمریکای جنوبی و حتی اروپا مدیون حضور و سرمایه‌گذاری کمپانی‌های بزرگ فیلمسازی انگلیسی، فرانسوی، آلمانی و آمریکایی بودند اما در ایران، صنعت سینما را تقریباً از نو اختراع کردند! یعنی به جز دوربین فیلمبرداری و آپارات نمایش، تقریباً تمامی تجهیزات و امکانات موردنیاز فیلمسازی توسط عده‌ای جوان خوش‌ذوق، صنعتگر و هنرمند ساخته شد و مورد استفاده قرار گرفت. البته ایرانی‌ها هرچاهم که دست‌شان



از آنجایی که در آن موقع، استفاده از ساز و آواز در فیلم‌ها و نمایش‌ها خیلی رواج داشت، علی آقا هم چند نمایشنامه به شعر نوشته بود که با همراهی موسیقی زنده‌ی ایرانی روی صحنه اجرا می‌شدند. موفقیت کارهای او باعث شد یک علی آقای دیگر به نام علی عباسی که شرکت تولید تیزر و آگهی تلویزیونی داشت از او دعوت کند که چند تیزر موزیکال با کاراکترهای سنتی ایرانی بسازد. ظاهراً همکاری‌های این دو «علی» آنقدر موفق بود که وقتی علی دوم تصمیم به سرمایه‌گذاری برای ساختن یک فیلم سینمایی گرفت، هر دو با هم توافق کردند که با همان فرمول موفق تیزرها، فیلم‌شان را بسازند. یعنی قرار شد ژانر کارشان

بودند و گاهی هم ماجراهای عشق و عاشقی بین شخصیت‌های افسانه‌ای را بیان می‌کردند. تا اینکه رسیدیم به فیلم «حسن کچل» که یک جورهایی می‌شود آن را اولین فیلم فانتزی سینمای خودمان به حساب آورد. البته این تنها ویژگی این فیلم نیست و حسن کچل از چند نظر در تاریخ سینمای ایران، فیلم متفاوتی است.



علی حاتمی
هنرجوی جوانِ نمایشنامه‌نویسی



علی حاتمی
هنرجوی جوانِ نمایشنامه‌نویسی

بد نیست اول اشاره کنم که سازندگان «حسن کچل» چه کسانی بودند. علی حاتمی نویسنده و کارگردان جوان فیلم، کارش را از تئاتر شروع کرده بود و نمایشنامه‌هایی می‌نوشت که همگی براساس داستان‌های عامیانه ایرانی بودند.

باید خوب هم خرج کرد. اما بخش مهم‌تر این موفقیت به دانش و سلیقه‌ی خوبِ علی حاتمی کارگردان برمی‌گشت که با وجود جوانی، بسیار در ایران گشته بود و به خوبی با مکان‌ها و فضاهای زیبای سنتی آشنایی داشت. به همین دلیل، او چنان ماهرانه در فیلمش از این فضاها استفاده کرد که وقتی به آن نگاه می‌کنیم ممکن است به نظر برسد دکورهای عظیمی برای فیلم ساخته شده‌اند!



علی حاتمی بعدها در مصاحبه‌ای گفت از همان زمان کودکی به دو چیز خیلی علاقه داشته: یکی فیلم‌های تاریخی خارجی که در سینما می‌دید و دیگری قصه‌هایی که مادر بزرگ و خاله‌هایش برایش تعریف می‌کردند. و اینکه او از کودکی آرزو داشته که وقتی بزرگ شد این قصه‌ها را تبدیل به فیلم‌های زیبا کند؛ به زیبایی همان فیلم‌های فانتزی و افسانه‌ای خارجی.

موزیکال باشد ولی در فضای تاریخی و افسانه‌ای بگذرد. به این ترتیب، «حسن‌کچل» نخستین فیلم موزیکال تاریخ سینمای ایران هم هست؛ یعنی تمام دیالوگ‌های آن ریتمیک است و با همراهی ارکستر موسیقی اجرا می‌شود.

علی حاتمی قبلاً حسن‌کچل را به صورت یک نمایشنامه نوشته بود که توسط یکی از گروه‌های مهم تئاتری اجرا شده و مورد استقبال مردم هم واقع شده بود. به همین دلیل، هم تهیه‌کننده و هم کارگردان اطمینان داشتند که ساختن فیلم از روی آن هم، کاری موفقیت‌آمیز خواهد بود. البته گفته می‌شود بعضی‌ها زیر گوش علی آقای تهیه‌کننده شروع کردند به وزوز کردن که این علی آقای کارگردان خیلی جوان و بی‌تجربه است و تا حالا فیلم بلند نساخته و معلوم نیست با سرمایه‌ی تو چه خواهد کرد و فیلمش چه چیزی از آب در می‌آید. به اصطلاح امروزی‌ها سعی‌شان را کرده بودند که زیرآب کارگردان جوان را بزنند ولی خوشبختانه این حرف‌ها به گوش تهیه‌کننده نرفت و بدخواهان زیرآب‌زن، کاری از پیش نبردند! اتفاقاً وقتی امروز حسن کچل را تماشا کنید، تعجب می‌کنید که چطور بیش از ۵۰ سال پیش، چنین فیلمی در ایران ساخته شده؟! چون فیلم دکورهای متعدد، صحنه‌آرایی مفصل، سیاهی‌لشکر فراوان و صحنه‌پردازی‌های گسترده دارد. بخشی از این برمی‌گردد به سخاوتمندی تهیه‌کننده که برخلاف اکثر تهیه‌کنندگان آن روز سینما، آدم تحصیل‌کرده‌ای بود و می‌دانست برای ساختن یک فیلم خوب،



«حسن کچل» با بازی پرویز صیّاد و کتایون امیرابراهیمی

طراحی صحنه و ساخت دکور و تأمین لوازم صحنه را گرفته است.

و اما داستان فیلم؛ مثل خیلی از افسانه‌های قدیمی، افسانه‌ی «حسن کچل» هم در تمام نسخه‌های مختلف شفاهی که به دست ما رسیده، حکایت یک اتفاق غیرممکن است. یعنی عاشق شدن و رسیدن یک پسر کچل به دختری به نام «چهل‌گیس»! البته که پسر بیچاره باید برای جلب رضایت چنین دختری، هفت دست کفش و کلاه آهنین داشته باشد و از هفت کوه و جنگل و صحرا رد شود و با هزار جور مصیبت، دست و پنجه نرم کند تا بلکه بتواند دل معشوقش را به دست بیاورد و به قول معروف، «بله» را از او بگیرد.

اما هنر علی حاتمی این بود که در تبدیل این داستان‌های قدیمی به نمایشنامه و بعداً فیلمنامه، نمی‌خواست عین وقایع همان قصه‌ها را بازسازی کند، بلکه بیشتر دنبال این بود که مسائل اجتماعی زمان

برای همین از همان سال‌های نوجوانی شروع کرده به جمع کردن اشیاء قدیمی از خانه‌های فامیل مثل چراغ‌های نفتی، کتابچه‌های خطّی، پرده‌ها و کاسه بشقاب‌های قدیمی و خلاصه هر آنچه که بوی قدیم را می‌داده و به نظر، به‌دردنخور و دور انداختنی می‌آمده.

همین علاقه‌ی عجیب او باعث شد که بعدها تبدیل به یکی از کلکسیونرهای مهم اشیاء قدیمی در ایران شود و البته آنقدر هم دریادل بود که در زمان ساخت دو سریال بزرگ تاریخی‌اش به نام‌های «سلطان صاحب‌قران» و «هزاردستان»، آن اشیاء قدیمی بعلاوه‌ی لباس‌ها و چیزهای دیگری را که در طول سالیان جمع‌آوری کرده بود به آرشیو تاریخی تلویزیون ایران ببخشد. معلوم است که همین چنّته‌ی پُر در زمان ساخت فیلم حسن کچل، حسابی به کارش آمده و جلوی خیلی از هزینه‌های اضافی مربوط

خودش را به زبان انتقادی در دل آن افسانه جا بدهد و به تماشاگرانش ارائه کند.

البته در کنار این نیت درونی که معمولاً همیشه و همه جا در درونی‌ترین لایه‌های فکری آدم‌های هنرمند و روشنفکر وجود دارد و قلقلک‌شان می‌دهد، علی حاتمی واقعاً دلبسته‌ی سنت‌های نمایشی ایرانی هم بود و خیلی به جا و هوشمندانه در فیلمش از انواع این سنت‌ها استفاده کرد. مثلاً همان اول که فیلم شروع می‌شود، مقدمه‌ی داستان را با بردن دوربین به داخل یک نمایشگر «شهر فرنگ» نشان می‌دهد که روی آن، ترانه‌های نمایشی معروف به «پیش‌پرده‌خوانی» را می‌شنویم. یا در میانه‌های داستان، موقعی که همزاد حسن کچل می‌خواهد حال‌اش کند که «چه‌ل‌گیس» کیست و چرا اینقدر خاطرخواه دارد، از مدل نمایشی معروف به «پرده‌خوانی» استفاده می‌کند. یا سکانس کتک‌کاری حسن با شاگردان استاد شاعر با تکنیکی فیلمبرداری شده که صحنه‌های نمایش‌های عروسکی سنتی ایران به نام «خیمه‌شب‌بازی» را به یاد می‌آورد.

خلاصه که فیلم، هم یک داستان فانتزی بامزه را تعریف می‌کند، هم کلکسیون‌ی از نمایش‌های سنتی ایرانی را یک جا به نمایش می‌گذارد و هم گوشه‌کنایه‌های زیادی به تغییر مدل زندگی ایرانی‌ها از شکل سنتی به شیوه‌ی مثلاً مدرن می‌زند. بطور مثال، حسن برای رسیدن به چه‌ل‌گیس، سراغ کسانی می‌رود که هرکدام در فرهنگ قدیم ایران، وزنه‌ای

به‌شمار می‌رفته‌اند: یک ساقی زیبا، یک رفیق لوطی، یک شاعر شیرین‌سخن و یک پهلوان زورخانه. ولی همه‌ی آنها «تو زرد» از آب درمی‌آیند و سرآخر این خود حسن‌آقاست که برای رسیدن به عشقش باید آستین‌ها را بالا بزند و بقول تهرونی‌ها، پاشنه‌ها را ور بکشد!

امروز که بعد از پنجاه و چند سال، فیلم را تماشا می‌کنیم، طبعاً چیزهایی در آن هست که اذیت‌مان می‌کند. اولین نکته، جلوه‌های ویژه فیلم است که هرچند در زمان خود پذیرفتنی بود ولی برای بچه‌های این دوره زمانه، حتماً پیش‌پا افتاده جلوه می‌کند. این مشکلی است که تقریباً فیلم‌بین‌های همه جای دنیا با فیلم‌های کلاسیک تاریخ سینما دارند و چون چاره‌ای جز پذیرفتن آن نیست همه با آن کنار آمده‌اند. برای همین پیشنهاد می‌کنم شما هم مته به خشخاش نگذارید و به جای ایراد گرفتن از این صحنه‌ها، به خودتان بگویید ای والله! دَم‌شان گرم که با وجود نداشتن امکانات، از خواسته‌های‌شان کوتاه نیامدند و به هر قیمتی بود این صحنه‌ها را ساخته‌اند!

چیز دیگری که ممکن است بیننده امروزی، مخصوصاً بیننده‌های نسل زد را اذیت کند، آوازه‌ها و ترانه‌هایی است که در سه چهار جای فیلم می‌شنویم و اگرچه در زمان خود، احتمالاً موردپسند تماشاگران بوده ولی امروز بعید است کسی از آنها خوشش بیاید! خوشبختانه تکنولوژی، راه‌حل این یکی را در اختیارمان گذاشته و می‌توانیم فیلم را به حدّ نیاز جلو ببریم و از روی ترانه‌ها بپریم!

سینمای ایران ماند. اگر جایی اسم فیلم‌هایی مثل ستّارخان، کمال‌الملک، حاجی واشنگتن و دلشدگان را شنیدید، در جریان باشید که همه این‌ها از ساخته‌های علی‌آقای حاتمی هستند. البته ایشان فقط متخصص تاریخ نبود بلکه دو تا از بهترین و زیباترین عاشقانه‌های سینمای ایران را هم ساخت که امیدوارم فرصتی شود و بعدها در همین صفحه، معرفی‌شان کنم تا در موردشان با هم حرف بزنیم.



خیلی مشتاقم که بعد از پیدا کردن و تماشای فیلم حسن‌کچل برایم کامنت بگذارید و نظرات‌تان را درباره این تجربه‌ی احتمالاً عجیب و غریب بنویسید. بد نیست این را هم بدانید که فیلم حسن‌کچل، در زمان خودش با استقبال خیلی زیادی مواجه شد به شکلی که کارگردانش بعداً دوباره فیلمی با همین سبک و سیاق ساخت که چند تا از ستاره‌های سینمای ایران هم در آن بازی می‌کردند ولی عجیب بود که مردم از آن یکی فیلم -به اسم «بابا شَمَل»- خوش‌شان نیامد و علی حاتمی هم، دیگر سراغ افسانه‌های عامیانه نرفت. به جای آن مشغول ساختن فیلم‌ها و سریال‌های تاریخی شد و تا سال‌ها یگه‌تاز این کار در

